

# برخی دیدگاه‌های جدید در باب «معرفت پیشینی»

علیرضا قائمی‌نیا\*

اشاره

در فلسفه غرب، معرفت به معرفت پیشینی و پسینی تقسیم شده است. این تقسیم یکی از مباحث معرفت‌شناسی معاصر است. مقاله حاضر از ارتباط این تقسیم با تقسیم دیگری که در فلسفه غرب رایج است یعنی تقسیم احکام به تحلیلی و ترکیبی، به تفصیل بحث می‌کند و دیدگاه‌های متفاوت در باب معرفت پیشینی را از راه بیان این ارتباط در اندیشه فلاسفه مختلف بیان می‌کند و دیدگاه کواپن و پاتنم و نیز دیدگاه کرییکی را در این زمینه مورد بررسی قرار می‌دهد  
واژگان کلیدی: معرفت پیشینی، معرفت پسینی، ضرورت، تحلیلی، ترکیبی

\*\*\*

در فلسفه غرب دو تمایز مهم مطرح‌اند که با همدیگر پیوند دارند. این دو تمایز عبارت‌اند از: تمایز تحلیلی و ترکیبی، و تمایز پیشینی و پسینی. این دو تمایز معمولاً با تقسیم منطقی گزاره‌ها به ضروری و ممکن‌گره خورده‌اند. از این‌رو، در طول تاریخ، فلاسفه از ارتباط این اقسام بسیار بحث کرده‌اند. مهم‌ترین پرسش‌هایی که در این زمینه مطرح بوده عبارت‌اند از: (۱) آیا تقسیم احکام و گزاره‌ها به تحلیلی و ترکیبی را می‌توان پذیرفت؟ و اگر این تقسیم قابل قبول است مراد از تحلیلی و ترکیبی چیست؟ براساس چه ملاکی می‌توانیم احکام را به پیشینی و پسینی

---

\*. عضو هیأت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تقسیم کنیم؟ احکام پیشینی و پسینی چه ارتباطی با گزاره‌های تحلیلی و ترکیبی دارند؟ آیا هر معرفت پیشینی تحلیلی است؟ و یا نه، احکام ترکیبی هم می‌توانند پیشینی باشند؟ از این گذشته، معرفت پیشینی چه نسبتی با ضرورت دارد؟ آیا هر معرفت پیشینی، ضروری است؟ تقسیم گزاره‌ها به ضروری و ممکن تنها تقسیم منطقی نیست که تعیین نسبت آن با تقسیم معرفت به پیشینی و پسینی مورد بحث قرار گرفته است؛ بلکه تقسیم منطقی گزاره‌ها به کلی و جزئی نیز با این بحث معرفت‌شناختی ارتباط دارد و همواره این مسأله میان معرفت‌شناسان مطرح بوده که از لحاظ منطقی، احکام و معرفت‌های پیشینی آیا باید کلی باشند یا گزاره‌های شخصی و جزئی می‌توانند پیشینی باشند.

کانت تلاش کرد تا نشان دهد که ریاضیات دانشی کاملاً ترکیبی - پیشینی است و از صور محض شهود زمان و مکان ناشی می‌شوند؛ ریاضیات از صورت محض شهود زمان و هندسه اقلیدسی از صورت محض شهود مکان ناشی می‌شود. از این‌رو می‌توانیم جدول کانت را به صورت زیر (← جدول کانت) نشان دهیم. بخشی که دو قطر متقاطع دارد تهی است. به نظر کانت، هیچ حکم تحلیلی، پسینی نیست. به خاطر سهولت مثال‌های ترکیبی پسینی، آن را خالی نشان داده‌ایم و خالی بودن این بخش به معنای تهی بودن آن نیست. کانت قوانین تجربی از جمله احکام ترکیبی پسینی به حساب آورد.

تمام این موارد (منطق، ریاضیات محض، قوانین تجربی) میان فلاسفه مورد اختلاف بوده و آنها بر سر اینکه هر یک از این موارد را در کجای جدول قرار دهند اتفاق نظر نداشته‌اند. به نظر کانت، احکام پیشینی احکامی هستند که مستقل از تجربه‌اند؛ یعنی عقل در تصدیق آنها نیازی به رجوع به تجربه ندارد. در مقابل، احکام پسینی با رجوع به عقل تصدیق می‌شوند.

	پسینی	پیشینی	
		منطق	تحلیلی
		ریاضیات هندسه	ترکیبی

(جدول کانت)

کانت در مقابل تجربه‌گرایی کلاسیک (traditional empiricism) این دیدگاه را مطرح کرد. طرفداران صورت افراطی این نوع تجربه‌گرایی دو ادعا داشتند: اولاً، آنها میان مفاهیم (ideas) و گزاره‌ها (propositions) فرق می‌گذاشتند. گزاره‌ها ترکیباتی از مفاهیم‌اند که ممکن است راست یا دروغ باشند. ثانیاً، به اعتقاد آنها تمام مفاهیم از تجربه اخذ شده‌اند و از این نظر نمی‌توانیم به صدق هیچ گزاره‌ای بدون رجوع به تجربه معرفت داشته باشیم.

(Dancy, 1985: 213)

ادعای دوّم با این دیدگاه در تعارض بود که در برخی گزاره‌ها تجربه بیش از این نقش ندارد که مفاهیم را به ما می‌دهد و در معرفت به صدق یا کذب تاثیری ندارد. هرکس که توانایی فهم این نوع گزاره‌ها را دارد بدون رجوع به تجربه آنها را تصدیق می‌کند. مثال‌های بسیاری برای این قبیل گزاره‌ها وجود دارد. مانند: «قرمز یک رنگ است»،  $2+3=5$  و غیره. البته تجربه‌گراها وجود چنین معرفتی را می‌پذیرفتند ولی ادعا می‌کردند که می‌توانیم چنین معرفت‌هایی را براساس اصول‌های تجربه‌گرا تبیین کنیم. آنها می‌گفتند که این نوع گزاره‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند و صرفاً روابط میان مفاهیم یا ایده‌ها را بیان می‌کنند. از این‌رو این نوع گزاره‌ها معرفتی مفهومی (conceptual knowledge) را به ما می‌دهند. به عبارت دیگر، آنها معرفت را به معرفت واقعی (substantial) و معرفت مفهومی تقسیم می‌کردند. معرفت واقعی، معرفتی است که برخلاف معرفت مفهومی روابط میان مفاهیم را بیان نمی‌کنند، بلکه معرفتی نسبت به جهان واقعی غیرمفهومی به دست می‌دهند. (Ibid)

تجربه‌گرایی که وجود معرفت‌های پیشینی را می‌پذیرند تبیینی از این معرفت‌ها را در چارچوب تجربه‌گرایی‌شان ارائه می‌دهند. لاک اعتقاد داشت که این نوع معارف از اهمیت برخوردار نیستند و تنها روابط میان ایده‌ها را بیان می‌کنند. اما تجربه‌گرایان مهم قرن بیستم، مانند آیر (Ayer) در مقابل، این دیدگاه را پذیرفتند که یک گزاره اگر تحلیلی باشد؛ یعنی صرفاً براساس معانی واژه‌هایش راست باشد، می‌توانیم به آن معرفت پیشینی داشته باشیم. برطبق این دیدگاه، هر معرفت پیشینی، معرفت تحلیلی هم هست. از این‌رو، مطابق دیدگاه پوزیتیویست‌های منطقی معرفت پیشینی مانند معرفت تحلیلی معرفت اساسی و مهمی به حساب نمی‌آید و تنها معرفت تجربی معرفت اساسی و عمده بشری است.

## ارتباط معرفت پیشینی با معرفت کلی

کانت پذیرفت که معرفت پیشینی باید معرفت به حقایق کلی باشد و ممکن نیست که معرفت‌های شخصی (یا معرفت به گزاره‌های شخصی) پیشینی باشند. دلیل کانت بر این ادعا این نکته است که معرفت ما به سرشت اشیای خاص باید به بررسی آن شیء بستگی داشته باشد و از این رو باید تجربی باشد. مادامی که ما به نحو تجربی، شیء خاصی را بررسی نکنیم نمی‌توانیم حکمی درباره آن صادر کنیم. از این رو، کانت هیچ تمایز واقعی میان ضرورت و کلیت قایل نشد، و در نتیجه، پذیرفت که از آنجا که معرفت پیشینی معرفتی ضروری است باید حقیقتی کلی باشد. (Dancy, 1986: 218)

کانت انکار نمی‌کند که ممکن است معرفت ضروری نسبت به اشیای خاص داشته باشیم، مشروط به اینکه این معرفت از حقایق کلی استنتاج شود. مثلاً، من معرفت دارم که این میز در مقابل من یا مربع است و یا مربع نیست. این حقیقتی ضروری نسبت به یک شیء خاص خارجی است. ولی این معرفت باید از قانون کلی عدم تناقض استنتاج شود که می‌گوید یک گزاره هم راست و هم دروغ نیست. حقایق ضروری کلی می‌توانند نتایج ضروری مشخصی داشته باشند، ولی ما همواره از حقایق ضروری کلی، حقایق ضروری شخصی را به دست می‌آوریم و سیر، در این موارد (اگر پیشینی باشد) همواره از کلی به شخصی است. زیرا اگر معرفت ما پیشینی است، باید معرفتی باشد که از معرفت به موارد خاص شخصی به دست نیامده است. (ibid: 219)

به اعتقاد جاناتان دنسی (Jonathan Dancy) ضعف دیدگاه کانت در این نکته نهفته است که فرض می‌گیرد هر معرفت ضروری نسبت به یک شیء خاص باید تجربی باشد، چراکه از بررسی آن شیء ناشی می‌شود. ولی ممکن است ما به شیوه‌ای معرفت پیشینی به دست آوریم که اگرچه به سرشت شیء خاص مربوط می‌شود، ولی از راه بررسی تجربی آن به دست نیامده، بلکه صرفاً از راه تأمل در سرشت آن به دست آمده است. برای نشان دادن این ادعا باید دو مرحله را پشت سر بگذاریم: نخست باید مثالی بیابیم که در آن یک حقیقت ضروری راجع به یک شیء خاص از راه تجربه به دست نیامده است؛ هرچند که ممکن بود از راه تجربه به دست بیاید. در مرحله دوم باید مثالی پیدا کنیم که معرفت ضروری نسبت به شیء خاص است

و محال است از راه تجربه به دست آید و تنها به نحو پیشینی به آن معرفت داریم. در هر دو صورت مثالی از معرفت پیشینی در دست خواهیم داشت. (Ibid)

دنی مثالی از کریپکی (Kripke) نقل می‌کند. زمانی کریپکی در کلاس درس این مثال را زد که این میز چوبی را که در مقابل من است در نظر بگیرید. همه به نحو تجربی می‌دانستند که آن میز چوبی است. او از دیگران پرسید که آیا ممکن بود آن میز از یخ باشد؟ به یقین، از لحاظ منطقی ممکن بود که به جای یک میز چوبی میزی از یخ در آنجا باشد. ولی کریپکی در واقع مسأله دیگری را مطرح می‌کرد. پرسش او این بود که آیا این میز که در واقع از چوب ساخته شده است، ممکن بود که از یخ باشد؟ پاسخ منفی است؛ این میز چوبی محال است از یخ باشد. این معرفت درباره میز خاص، معرفتی پیشینی است نه تجربی ما از لحاظ تجربی تنها می‌دانیم که این میز چوبی است. اگر این میز چوبی است را با  $p$  و این گزاره را که این میز ضرورتاً از یخ نیست با  $q$  نشان دهیم می‌توانیم بگوییم:

$$\left. \begin{array}{l} ۱. \text{ به نحو تجربی می‌دانیم که } p \\ ۲. \text{ می‌دانیم که: } (P \rightarrow \square q) \end{array} \right\} \text{مقدمات}$$

نتیجه: ۳. می‌دانیم که  $\square q$

معرفت ما به  $\square q$  تجربی است؛ زیرا که آن را از معرفت تجربی  $p$  نتیجه گرفته‌ایم. اما معرفت ما به  $(P \rightarrow \square q)$  چگونه است؟ یعنی این گزاره که: «اگر میز چوبی است پس بالضروره از یخ نیست» چه نوع گزاره‌ای است؟ آیا پیشینی است یا پسینی؟ به اعتقاد کریپکی این گزاره (مقدمه دوم) پیشینی است؛ چراکه هیچ تجربه‌ای را نمی‌توانیم تصور کنیم که آن را اثبات یا ابطال کند. از این رو این گزاره شرطی معرفتی پیشینی و حقیقتی ضروری است.

### بررسی نظر کریپکی

چنان‌که توضیح دادیم مثال کریپکی در واقع نتیجه یک استدلال است که مقدمه دوم آن پیشینی و مقدمه اول آن معرفتی تجربی است. زیرا هیچ تجربه‌ای را نمی‌توانیم برای ابطال یا اثبات آن در نظر بگیریم. از این رو به این گزاره شرطی به نحو پیشینی معرفت داریم و حقیقتی ضروری است. اما این حقیقت ضروری درباره یک شیء خاص از راه تأمل در سرشت آن به دست نیامده و موردی از یک حقیقت کلی نیست. هرکسی که ببیند این شیء از چوب است، پی

می‌برد که ضرورتاً از یخ نخواهد بود. تجربه در این مورد تنها نوع شیء خاص را برای ما روشن می‌سازد؛ یعنی نشان می‌دهد که شیء خاص از چه چیزی ساخته شده است، ولی به محض اینکه تشخیص دادیم شیء مورد نظر از چه چیزی ساخته شده است بر طبق اینهمانی می‌گوییم محال است که این شیء از چیز دیگری مانند یخ باشد. از چوب بودن این شیء در این حقیقت ضروری پیشینی نقشی ندارد؛ چراکه بر طبق قانون اینهمانی شیء نمی‌تواند غیر خودش باشد. به عبارت دیگر، در این حکم موضوع خصوصیتی ندارد و می‌تواند هر چیزی باشد، ولی اگر یک چیز خاص را در نظر گرفتیم، آن چیز غیر خودش نمی‌تواند باشد.

خلاصه آنکه، مثال کریپکی با موارد عادی معرفت‌های پیشینی تفاوت دارد. این مثال نتیجه یک استنتاج منطقی است و از تطبیق معرفتی ضروری بر موردی خاص به دست آمده است. ولی مثال‌هایی که فلاسفه بر سر آنها بحث کرده‌اند مثال‌هایی هستند که با تطبیق معرفت‌های ضروری و استنتاج منطقی ارتباطی ندارند. نزاع کریپکی با دیگر فلاسفه را می‌توانیم به این صورت بر طرف نماییم که تمام حقایق پیشینی که مستقل از استنتاج و تطبیق دیگر معرفت‌های ضروری به دست می‌آیند حقایقی کلی هستند و چنین حقایقی هرگز جزئی و شخصی نمی‌شوند. اما ممکن است برخی از حقایق پیشینی که از تطبیق معرفت‌های ضروری به دست می‌آیند و یا نتیجه یک استنتاج هستند جزئی و شخصی باشند.

توجه به این نکته ضروری است که مثال کریپکی هرگز نشان نمی‌دهد که یک معرفت پیشینی می‌تواند تجربی باشد. بلکه تنها نشان می‌دهد که برخلاف تصور کانت، معرفت‌های پیشینی در موارد خاصی می‌توانند جزئی و شخصی باشند و ما از راه تجربه به آنها معرفت پیدا کنیم.

### دیدگاه کواین و پاتنم

کواین (Quine) به خاطر نقد تمایز تحلیلی و ترکیبی و عدم پذیرش آن، در میان فلاسفه جدید مشهور است. به اعتقاد او، هر گزاره‌ای ترکیبی است و تنها درجه ترکیبی بودن آن متفاوت است. پاتنم (Putnam) این نکته را خاطر نشان کرده است که رد تمایز تحلیلی - ترکیبی، رد تمایز پیشینی و پسینی نیز هست. بنابراین، به نظر کواین، باید هر دو تمایز را کنار بگذاریم. معارف به طور یک کل با تجربه حسی مواجه می‌شوند. همه این معارف را باید در چارچوب درجات سنگرگیری‌شان در این کل در نظر گرفت. به عبارت دیگر، همه معارف از این نظر که

باید در درون یک کل با تجربه حسی ارتباط پیدا کنند همه ترکیبی و پیشینی‌اند و معرفت تحلیلی و پیشینی وجود ندارد، اما وضعیت این معارف در این کل متفاوت است برخی به حاشیه نزدیک‌تر و برخی دورترند. می‌توانیم نسبت معارف متفاوت با تجربه حسی را با نمودار زیر نشان دهیم:

تجربه حسی

حاشیه

۱. جملات مشاهدتی
۲. جملات پایا
۳. تعمیمات سطح پایین
۴. فرضیه‌های علمی
۵. ریاضیات
۶. منطق

- هسته -

به نظر کواين، معارفی که به هسته نزدیک‌ترند از معارفی که به حاشیه نزدیک‌ترند از تجدیدنظر کمتر مصون‌اند. به عبارت دیگر، هر قدر از حاشیه به طرف هسته می‌آییم قابلیت تجدید نظر بیشتر می‌شود. ولی روی هم رفته هر معرفتی قابل تجدید نظر است این نکته حتی درباره ریاضیات و منطق نیز صدق می‌کند. این دیدگاه «تجدید نظریه‌پذیری افراطی» (radical revisability) نام گرفته است.

مشهورترین نقدی که بر تجدید نظریه‌پذیری افراطی وارد شده این است که ما چگونه ارزش صدق را به گزاره‌ها در پرتو تجارب نسبت می‌دهیم؟ به عبارت دیگر، وقتی گزاره‌ها را با تجارب حسی می‌سنجیم آنها را راست یا دروغ به‌شمار می‌آوریم، این امر چگونه امکان‌پذیر است؟ مسلماً، باید قیود و عواملی در کار باشد. این قیود باید به منطق تعلق داشته باشند و نیز پیشینی باشند. وانگهی، تنها تبیینی هم که برای پیشینی بودن آنها وجود دارد این است که به واسطه معانی عملگرها منطقی (logical operators) توجیه می‌شوند بنابراین، آنها نیز تحلیلی‌اند. (Tennant, 1997: 289)

تنانت (Tennant) یکی از معرفت‌شناسان معاصر با استفاده از این نکته اخیر از جدول زیر برای نشان دادن دیدگاه کواین و پاتنم استفاده کرده است. (Ibid)

جدول کواین - پاتنم

پیشینی	پسینی	تحلیلی
منطق تجدید نظر		
	بقیه منطق، حساب هندسه	ترکیبی

این جدول درحقیقت زمینه‌ها و مصادیق تحلیلی و ترکیبی و نیز معرفت پیشینی و پسینی را نشان می‌دهد.

دیدگاه کواین از جمله دیدگاه‌هایی است که بسیار مورد بحث قرار گرفته است. برطبق این دیدگاه، معرفت پیشینی تنها از راه فهم معانی واژه‌ها قابل ایضاح است و فهم معانی واژه‌های دخیل در این نوع معرفت برای فهم صدق آن کفایت می‌کند. ولی، ما چنین گزاره‌هایی در دست نداریم که فهم معانی واژه‌ها برای فهم صدق آنها بسنده کند. کواین در اصل سه ادعا را مطرح می‌کند: (۱) معرفت پیشینی، اگر وجود داشته باشد، به تحلیل معانی واژه‌ها برمی‌گردد و فهم معانی واژه‌ها برای فهم صدق آن کافی است. (۲) ما در میان معارف خود چنین معرفتی سراغ نداریم که فهم معانی واژه‌ها برای فهم صدق آن کافی باشد (۳) پیشرفت معرفت علمی هم وجود معرفت‌های پیشینی را رد می‌کند. این ادعای سوم کواین به مدل «شبکه باور» (the web of belief) در معرفت علمی مشهور شده است. چنانکه پیشتر این مدل را نشان دادیم، ساختمان معرفت شبکه‌ای است که حواشی دارد و در آن حواشی با تجربه حسی ارتباط پیدا می‌کند. در این ساختمان معرفت پیشینی جایگاهی ندارد و همه معارف با تفاوت درجه پسینی و ترکیبی‌اند.



## معرفت پیشینی بعد از کواین

مباحثی که بعد از کواین درباب معرفت پیشینی صورت گرفته است عمدتاً پیرامون دو ادعای کواین بوده است. به عبارت دیگر، دو مسأله اصلی در این باره مطرح شده است: (۱) آیا معرفت پیشینی را می‌توان از راه غیرتحلیل معانی واژه‌ها ایضاح کرد؟ به عبارت دیگر، آیا می‌توان معرفت پیشینی را به نحوی تبیین کرد که صرفاً معرفت به معانی واژه‌ها نباشد؟

(۲) آیا ادعای کواین موجه است و تمام معارف ما شبکه مانند هستند که هیچ معرفت پیشینی در آن وجود ندارد؟ این پرسش اخیر به جایگاه و نقش معرفت پیشینی در میان معارف بشری مربوط می‌شود.

### تبیین معرفت پیشینی

نخستین بحث به تبیین این نوع معرفت مربوط می‌شود؛ آیا راهی برای تبیین معرفت پیشینی غیر از رجوع به معانی واژه‌ها وجود دارد؟ برخی از معرفت‌شناسان تلاش جدیدی برای تبیین پیشینیت [یا پیشینی بودن] (a priority) انجام داده‌اند تا آن را به نحوی تبیین نمایند که مبتنی بر تحلیل معانی واژه‌ها نباشد. اکنون به یک مورد از این راه‌حل‌های مطرح شده اشاره می‌کنیم:

### پیشینیت به عنوان مفهوم ارزشگذارانه

هارتری فیلد (Hartry Field) تبیین دیگری از پیشینی بودن یک معرفت ارائه می‌دهد. به نظر او، پیشینیت یک مفهوم ارزشگذارانه (evaluative) است و اصلاً ارتباطی به معانی واژه‌ها ندارد. او اساساً با دیدگاه کواین موافق است که معرفتی را که صرفاً مبتنی بر تحلیل معانی واژه باشد در میان معارف نداریم. لذا راهی دیگر غیر از تحلیل معانی واژه‌ها برای تبیین این نوع معرفت برمی‌گزیند.

فیلد برای ایضاح دیدگاه خود نظریه‌ای غیرواقعی‌گرا (non-factualist) در باب توجیه را پیش می‌کشد و در مفهوم توجیه دست می‌برد. پیش از وی، دیدگاه‌های بسیاری درباب توجیه مطرح شده‌اند که واقعی‌گرا هستند؛ بدین معنا که قائلند که توجیه به معنای داشتن یک خاصیت واقعی است، مثلاً وثاقت‌گرایی (reliabilism)

توجیه را به یک خاصیت واقعی؛ یعنی قابلیت اطمینان و موثق بودن باور مبتنی می‌سازد. برطبق واقع‌گرایی، توجیه به معقولیت واقعی باور مربوط می‌شود. معقولیت (واقعی) بدین معناست که باور ما را کاملاً یا تا حدی به حقیقت می‌رساند. به عبارت دیگر، این نوع معقولیت، معقولیت معطوف به حقیقت (truth-oriented) است (Field, 2000, p. 138)

دیدگاه واقعی‌گرا درباب توجیه، توجیه را با معقولیت معطوف به حقیقت گره می‌زند؛ بدین معنا که می‌پذیرد باور موجه یا معرفت ما را به سوی حقیقت هدایت می‌کند. فیلد در مقابل، این دیدگاه را نمی‌پذیرد و به جای آن دیدگاهی غیرواقعی‌گرا مطرح می‌کند. ما وقتی یک قاعده یا یک معرفت را معقول می‌نامیم، درحقیقت آن را از این طریق ارزیابی می‌کنیم. نهایت چیزی که در مورد توجیه می‌توان گفت این است که ارزشگذاری یا ارزیابی است قابل اعتماد بودن یک قاعده یا معرفت چیزی جز این نیست که ما ارزش بالایی را برای آن تعیین می‌کنیم. (Ibid)

فیلد براساس «دیدگاه ارزشگذارانه» تفکیک میان درونی‌گرایی (internalism) و بیرونی‌گرایی (externalism) را نفی می‌کند. به اعتقاد او، این تفکیک بر یک پیش‌فرض نادرست مبتنی شده است و آن پیش‌فرض این است که: ویژگی‌های معرفتی مانند معقولیت ویژگی‌های واقعی‌اند. اگر این ویژگی‌ها واقعی باشند می‌توانیم بپرسیم که آیا این ویژگی‌ها عناصر بیرونی را دربر دارند یا همه عناصر درونی‌اند. اما برطبق دیدگاه غیرواقعی‌گرایانه و ارزشگذارانه، چنین تفکیکی مقبول نیست. هر دیدگاه ارزشگذارانه هم درونی است و هم بیرونی؛ این دیدگاه از این نظر که قواعد معرفتی را برحسب قابلیت اطمینان ارزشگذاری می‌کند بیرونی است و از این نظر که خود این قواعد را ارزشگذاری می‌کند و برای ارزشگذاری آنها از قواعد دیگری استفاده می‌کند درونی‌گرا است. (Ibid: 139)

دیدگاه فیلد با نقدهای جدی مواجه می‌شود و خود وی تلاش می‌کند به برخی از آنها پاسخ بگوید. به عنوان نمونه، نسبت‌گرایی و نیز شکاکیت مشکل‌آفرین می‌شود و بررسی پاسخ‌های فیلد به این دو مجال دیگر می‌طلبد.

## جایگاه معرفت پیشینی در معارف بشری

ادعای دیگر کواین این بود که معرفت پیشینی در میان معارف ما جایگاهی ندارد و معارف ما ساختاری شبکه‌مانند دارد. در این شبکه همه معارف ترکیبی و پسینی‌اند، هرچند که درجه ترکیبی و پیشینی بودن آنها متفاوت است و آنچه از تاریخ علم به دست می‌آید همین دیدگاه است.

نسبت به دیدگاه کواین نقدهایی مطرح شده است. مثلاً یکی از موارد نقد به حقایق علم حساب مربوط می‌شود - گزاره‌های حساب را چگونه می‌توانیم با جایگاه آنها در کل شبکه معرفت بررسی کنیم؟ اگر کل علم تجربی را کنار بگذاریم، به یقین می‌توانیم به گزاره‌های حساب معرفت داشته باشیم، هرچند که این حقایق هیچ نقشی در علوم تجربی ایفاء نکنند. به عبارت دیگر، ما این گزاره‌ها را به خاطر نقشی که در کل شبکه معرفت دارند ارزیابی نمی‌کنیم و می‌توانیم به آنها مستقل از نقش‌شان در این شبکه معرفت داشته باشیم. از این گذشته، حتی زمانی هم که حساب نقشی در علوم تجربی ایفاء می‌کند و ما نتایجی تجربی از گزاره‌های حساب به دست می‌آوریم، هرگز این نتایج را به عنوان آزمونی برای آن گزاره‌ها در نظر نمی‌گیریم. دانشمندی که یک نتیجه تجربی را مطابق نظریه و فرضیه‌های کمکی (auxiliary hypotheses) اش نمی‌یابد، هرگز به تجدید نظر در گزاره‌های حساب روی نمی‌آورد. به عبارت دیگر، هر دانشمندی با یک نظریه و فرضیه‌های کمکی آزمونی تجربی را ترتیب می‌دهد. حال اگر گزاره‌های ریاضی را در این مورد به کار بگیرد و در آزمون به نتیجه تجربی نامطلوبی برسد، هرگز در آن گزاره‌های ریاضی تجدید نظر نمی‌کند، بلکه نظریه و فرضیه‌های کمکی اش را مجدداً بررسی می‌کند. (Boghossian and Peacocke, 2000: 8)

برخی دیگر از معرفت‌شناسان، مانند استوارت شاپیرو (Stuart Shapiro) و مایکل فریدمن (Michael Friedman) نقد دیگری مطرح کرده‌اند. این نقد به فرایند تأیید تجربی نظریه‌ها مربوط می‌شود. فرض کنید دانشمندی از تعدادی مقدمات نتیجه‌ای تجربی را به دست می‌آورد. در این میان، باید به برخی از قواعد و اصول به نحو پیشینی معرفت داشته باشیم تا تأیید تجربی امکانپذیر باشد. شاپیرو به قواعد منطقی

اشاره می‌کند و دیدگاه‌های متفاوت دربارهٔ منطق، از جمله دیدگاه خود کواین، را مورد بررسی قرار می‌دهد. فریدمن هم این نکته را مورد بحث قرار می‌دهد که هر نظریهٔ علمی در درون یک چارچوب مکانی - زمانی (spatio-temporal) فرمولبندی می‌شود. اصولی که نقش اصلی در این چارچوب را دارند باید پیشینی باشند. (Ibid)

### منابع

- Boghossian, Paul and Christopher Peacocke, eds. (2000). *New Essays on the a priori*. Oxford.
- Hartry Field, "A priority as an Evaluative Notion", in *New Essays on the a priori*.
- Hume, D. (1955). *An Inquiry Concerning Human Understanding*, New York.
- Jonathan Dancy, (1986) *An Introduction to Contemporary Epistemology*, Basil Blackwell.
- Nell Tennant, (1997). *The Taming of the True*, Oxford.